

خیابان سیاسی

هه ژبین شاهو



بیش از یک هفته از آغاز اعتراضات به کشته شدن ژینا امینی (مهسا امینی) می‌گذرد. در این مدت شاهد گسترش آن در سراسر کشور بوده‌ایم. خیزشی سراسری که تقریباً تمامی اقشار، اصناف و طبقات را در بر گرفته و برخلاف اعتراضات سال‌های اخیر مانند اعتراضات ۸۸، دی ۹۶ و آبان ۹۸ شاهد حضور جمعیت بسیار بیشتر، متنوع‌تر و متکثرتر در آن هستیم. تا جایی که حتی اپوزیسیون ایرانی نیز که دربرگیرنده‌ی گروه‌های متکثر و متفاوتی بوده امروزه به مدد این جنبش تازه، توانسته است هماهنگی و انسجام بیشتری را با یکدیگر پیدا کند. تاریخ‌گویی دوباره تکرار شده است، پروژه‌ی «رستاخیز»ی اخیر حاکمیت مشتمل بر تمرکزگرایی و یکدست کردن حکومت همراه با پیشروی هر چه بیشتر حاکمیت به‌سوی جامعه، به جریان افتاده است، جامعه را به مقاومت از خویش فراخوانده و مشروعیت حاکمیت بیش از پیش در سراسری سقوط افتاده است.

مرگ دختر ۲۲ ساله‌ی کورد توانست به‌عنوان رخدادی مرکزی دربیاید و دال‌ها را در یک زنجیره‌ی هم‌ارزی با دال مرکزی زن به دور خود گرد آورد. شعار کوردی «ژن، ژیان، نازادی»^۱ (زن، زندگی، آزادی) چگونگی مفصل‌بندی دال‌های گوناگون را به‌خوبی به نمایش می‌گذارد. در سال‌های اخیر اغلب شعارهایی سر داده می‌شد که قادر نبود مطالبات و خواسته‌های گروه‌ها و جریان‌های مختلف را پوشش دهد اما امروزه گویی این جنبش توانسته است با طرح این شعار، اعتراضات را هم‌صدا و هم‌راستا نماید. شعارهایی که در سال‌های اخیر سر داده می‌شد، تلاش گروه‌ها و جریان‌های مختلف را نشان می‌داد که با اصرار بر تکینگی خود، سعی در مصادره و بازنمایی مطالبات گروهی از مردم به‌عنوان مطالبه‌ی واقعی همه‌ی مردم کنند، امری که درنهایت نمی‌توانست مطالبات مختلف مردم را پوشش دهد و آنان را یکدل و یک‌صدا نماید. اما امروز شعار ژن، ژیان، نازادی توانسته فضا را از این انسداد سیاسی خارج کرده و مطالبات گروه‌های متکثر را بازنمایی نماید.

^۱ شعار ژن، ژیان، نازادی شعاری است که سال‌ها در جنبش مبارزاتی و رهایی‌بخش کردستان سر داده می‌شود و ریشه در تحول گفتمانی افکار و آرا ناپو (عبدالله اوجلان) دارد.

دلیل قرارگیری دال زن به عنوان دال مرکزی این شعار آن است که از چنان جایگاهی برخوردار است که علی‌رغم آن که خود یکی از گروه‌های فرودست است اما هم‌زمان با گروه‌های فرودست دیگری نیز مانند طبقات، اتنیک و ... در ارتباط است. همچنین زنان یکی از گروه‌های هستند که در ساختار پدرسالار موجود بیش‌ترین حجم سرکوب را متحمل شده‌اند. چنانچه امروزه ما با جمعیت بسیاری از زنان مواجه هستیم که در سال‌های اخیر تحصیل کرده‌اند و انتظارات و امیدهای متفاوتی را در سر می‌پروراند اما در همان زمان با موانع ساختاری بسیاری مواجه‌اند که زندگی آنان را در عرصه‌های مختلفی همچون اشتغال، خانواده، سبک زندگی و ... با بن‌بست مواجه کرده است (نگاه کنید به کوان هریس ۱۳۹۸).

علاوه بر این ژینا، کوردی در ایران بود، اتنیکی که با برآمدن دولت‌های مدرن در جهان و افتادن دغدغه ناسیونالیسم به جان باقی جهان به‌ویژه خاورمیانه که همراه با پروژه‌های امپریالیستی شد، تجربه‌های ناگواری را از سر گذراند. ایران پس از انقلاب مشروطه شیوه‌ای از دولت-ملت‌سازی را در خاورمیانه تجربه کرد که از همان لحظه‌ی نخست به سویی رهسپار شد تا آنچه تحت لوای دولت مدرن در پهلوی اول سر برآورد، حاکمیتی مستبدانه برای به حاشیه راندن اتنیک‌ها و زبان‌های گوناگون آن‌ها باشد. در نتیجه به‌جای آن‌که با بهره‌گیری از امکان‌ها و ظرفیت‌های بالقوه به صورتی آزادانه و عادلانه توسعه یابد، از همان آغاز با طرد، نفی و انکار هرگونه دیگربودگی همراه گردید. در راستای آن این هویت‌های غیرحاکم از فرایند سیاسی قانون به میدان نظامی و امنیتی رانده شده‌اند و هرگونه بازنمایی آن‌ها به‌عنوان پروبلماتیک امنیت دولت مطرح می‌گردد. هرگاه نیز این دیگری‌ها امکانی برای بازنمایی خود فراهم ساختند، با شدیدترین واکنش از جانب حاکمیت مواجه می‌گردند و با مشت آهنین با آن‌ها مقابله می‌شود (ولی، ۲۰۱۹).

از این رو کوردها در ایران، این اتنیک دارای تجربه‌ی تاریخی طولانی از سرکوب و تبعیض، زبان قابل‌فهمی با بقیه‌ی مردم ایران برای بیان تجربه فرودستی و ستم مضاعفش نیافته بود و هرگاه که اقدام به برآوردن بانگی می‌نمود تا نوری بر این تجربه بتاباند و وضعیت دهشتناک خشونت قانونی و فراقانونی را که بر وی اعمال می‌شود نشان دهد، منشور تحریف‌گر دستگاه‌های تبلیغاتی و پروپاگاندا را همچون سدی در

جلوی روی خویش می‌یافت تا به‌گونه‌ای آن را بازنمایی کند که درنهایت به بهانه‌ای برای ایجاد رعب و وحشت مردم کشور از تجزیه‌طلبی بدل شود. اما کوردها که سال‌های متمادی تجربه‌ی زیست‌شان، آنان را وادار به تأمل در ماهیت کاملاً سیاسی زندگی‌شان ساخته بود، رویداد کشته شدن ژینا را از محو‌گشتن در خاموشی و بی‌صدایی فراموشی رهانیدند و آن را به فرصتی برای اعتراض بدل نمودند.

علاوه بر این، می‌توان به جوانی ژینا نیز اشاره کرد که در مقابل پیرسالاری حاکمیت و مرگ‌اندیشی آن، به زندگی و شادی اشاره دارد و همچنین مذهب او که به اقلیت مذهبی اهل سنت تعلق داشت. می‌توان گفت او در تقاطع هویت‌ها و جریان‌های گوناگون قرار گرفته است. از این‌رو، مزار او می‌عادگاه فرودستان شد تا با توانی بیشتر و رساتر از گذشته بانگ برآورد و فریاد ژن، ژیان، نازادی را بشارت دهد. مردم ایران که در سال‌های لکنت سیاسی جریان‌های مسلط از استشمام هوای تازه دور نگاه داشته شده بودند، ناگاه با شنیدن این بانگ و هوای تازه همچون محبوسی تشنه‌لب، معجون‌ی مسیحایی سرکشید و از شنیدن، نوشیدن و استشمام آن سرمستانه به خروش آمد. ژن، ژیان، نازادی شعاری بود که قادر به صدابخشیدن به فریاد درد مشترک همه‌ی فرودستان بود و همه‌ی آنان را که سال‌ها از یکدیگر دور و بی‌خبر نگاه داشته شده بودند، واداشت که نگاهی فراتر از موقعیت فرودستی خویش بیندازند و دیگران و فرودستی‌شان را درک کند و آنها را بازشناسد. **فهمی فراتر از خودمحوری و اذعان به سوژگی‌های متکثر و موقعیت‌های (توپوس) گوناگون آن، که درنهایت این بازشناسی تفاوت‌ها و به رسمیت شناختن تجربه‌ی آنان لازمه‌ی پیش روی به‌سوی سیاست دموکراتیک رادیکال است.**

جنبش نوین اجتماعی ایران معاصر که سال‌ها قبل از خواب برخاسته بود اما به دلیل گنگی و لکنت زبان سیاسی رایج، انگار هنوز زبان نگشوده بود. جنبشی که تکثر سوژگی و مطالبات امکان هرگونه همکاری و ایجاد جبهه‌ی مشترک را از آنان ربوده و امید آن را به یغما برده بود. حاکمیت با شناختن این تکثر و چندگانگی آن را بدل به فرصتی ساخته بود که امکان آن را فراهم می‌ساخت که هرگاه این جنبش سر برمی‌آورد و در جهت یافتن زبانی برای فریاد این درد مشترک تلاش می‌نمود آن را دچار انشقاق و

چنددستگی می‌کرد. ایجاد فضای رخوت، ناامیدی، سردرگمی همراه با رعب و ترس یکی از استراتژی‌های حاکمیت برای عدم شناخت این عامل مشترک فلاکت و بدبختی‌شان بود و آنان را از هر کنشی دلسرد می‌ساخت. قتل مظلومانه‌ی ژینا امینی صحنه‌ی نبرد را در سپهر سیاسی ایران به آشکارترین شیوه به نمایش گذاشت. ژینا دختر کورد ۲۲ ساله حاشیه‌ی کشور بود که در سازوبرگ حکومتی تمامیت خواه، با «گشت ارشاد» سلاخی شد. مرگ مظلومانه‌ی او بار دیگر سراب واهی امیدهایی را که اصلاحات در ایران چند دهه‌ی اخیر سر داده بودند، به نمایش گذاشت. چنانچه که ما را ناگزیر هم‌نظر با مارکس ساخت که معتقد بود خطمشی تدریجی گام‌به‌گام همیشه تلاش استتار شده و استراتژی عمدی و هدایت‌شده از جانب طبقه‌ی حاکم برای انحراف نیروی مخالفان به مجراهای کم اثرتر و کم‌خطرتر است (آیزایا برلین، ۱۳۸۶، ص ۱۴۵). خون ژینا بر روی این توهمات ریخته شد و تمامی آنان را بی‌رنگ و معنا ساخت. البته در سال‌های گذشته شعارهایی همچون «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا»، واقعیت ماجرا را پیش از این نیز اعلام کرده بودند.

پژمردن ژینا به آشکارترین شیوه سرنوشت محتوم هریک از کنشگران را برای آنان به برهنه‌ی ترین شیوه فاش ساخت، انزوایی که با بدبینی و پارانوایا به دیگری فرودست و مطالباتش ممکن شده بود می‌رفت منتهی به مرگی در سکوت و تنهایی شود که سال‌ها بود در سیاست‌های مرگان‌اندیشانه‌ی حاکمیت در انتظارشان به کمین نشسته بود. اما این بار ورق برگشت و از دل آن فهمی حاصل شد که به عینی‌ترین شیوه خود را در شعار دانشجویان که بانگ برآوردند که «اگر باهم یکی نشیم، یکی، یکی تموم می‌شیم» نشان داد که حاکی از آن بود که دسیسه‌ها نقش‌برآب شده و آگاهی حقیقی و راستین امکان‌پذیر شده است. اکنون مرگ ژینا که اسمش آن‌گونه که وعده داده شده بود به رمز و نماد جنبش بدل شد و زندگی که معنی اسم او در زبان کردی است نشان داد زندگی، جوانی و نشاط سرانجام رخوت استبداد کهنه‌پرست را بر خواهد چید.

اکنون دیگر مردم به‌جان‌آمده به‌جای آن‌که از این تکثر و چندگانگی بر خویش بلرزند به بدن جمعی متکثری بدل شده‌اند که سودای مقاومت به پیش‌شان می‌راند. سرکوب‌شدگان، فراموش‌شدگان و ارواح بازگشته‌اند تا بار دیگر حقانیت خویش را بر

صحنه‌ی تاریخ، با شکوه و قدرت بیشتر به رخ بکشند، با شادابی و نشاط خود را از بند تمامی فهم‌ها و تفاسیر ایدئولوژیک محافظه‌کارانه رها ساخته و شورمندان با زبان تازه‌ی خویش همراه با رقص و آواز به‌سوی سیاست رادیکال دموکراتیک رهسپار گردند؛ به‌سان بیماری هیستریک که مدام ناله سر می‌دهد و از علت و دلیل رنجش ناآگاه و زبانی به‌غیر از آه و ناله در بدن رنجورش نمی‌یابد، ناگهان با جرئت و جسارت با ناهشیار سرکوب‌شده‌اش مواجه شد و دشمن همه‌توانی (omnipotence) را که سال‌ها سازوبرگ ایدئولوژیک (شامل نهادهای همچون مدرسه، دانشگاه، رسانه و...) پروراند بودند را به مبارزه طلبیده تا دریچه‌ی سیاست رادیکال به‌سوی گشوده می‌شود. گشودگی که درنهایت او را به سرک کشیدن از دیوار نارسسیسیسم متمیزه‌ی دنیای نولیبرال معاصر به‌سوی دیگران دربند شده وامی‌دارد تا دیوار جدایی را براندازد و دیگری را فهمیده، به او عشق ورزیده و همراه او تبدیل به «ما» شود. شعار «**رهایی حق ماست، قدرت ما جمع ماست**» به‌خوبی بیانگر این امر است.

در نگاه بدیو عشق یکی از ساحت‌های چهارگانه (عشق، سیاست، هنر و علم) است، «عشق نه رابطه بلکه قسمی تولد حقیقت است. یک رویه‌ی حقیقت، یعنی یک تجربه که به‌موجب آن نوع خاصی از حقیقت ساخته می‌شود. تجربه‌ای که بر اثر آن جهان از زاویه‌ی دید تفاوت تجربه می‌شود و در راه خود حقیقتی نو را درباره‌ی تفاوت به بار می‌آورد (نگاه کنید به آلن بدیو، ترجمه‌ی مجتبا گل محمدی). اما به نظر می‌رسد ایده‌های مایکل هارت و آنتونیو نگری که عشق را فرایند تولید سوژکتیو و امر مشترک می‌دانند؛ پروژه‌ای سیاسی و هستی‌شناختی که معطوف به برساختن امر مشترک است و امر مشترکی که خود نیز تجسم عشق است، بهتر می‌تواند ما را در فهم و تفسیر وضعیت پیش‌آمده یاری رساند. آنان عشق را توانی اقتصادی در تولید شبکه‌های عاطفی، شاکله‌های همکاری و سوژکتیویته‌های اجتماعی می‌دانند، خلاصه آن‌که عشق کنش یا رخدادی زیست-سیاسی است که مشترک طرح‌ریزی و محقق می‌شود (هارت و نگری، ترجمه‌ی پیمان و غلامی، ۱۳۹۵). یکی از نموده‌های این امر را درباره‌ی بهت و تعجب مردم از رشادت و جسارت نسل جدید (به‌ویژه دهه‌ی هشتادی) در جریان

اعتراضات اخیر یافت، که انگاره‌های پیشین آنان را دستخوش تغییر و آنان را وادار به تحسین و همدلی با آنان ساخته است.

جامعه‌ی خفه‌شده در زیربار سیاست‌های نولیبرالی چند دهه‌ی اخیر که بار زخم ستم‌های تاریخی دیگری مانند اتنیکی، جنسیتی، مذهبی و ... را نیز به دوش می‌کشد، با این بازشناسی، فهم و اتحاد و صدای تازه‌ای یافت برای آگاهی از آن که رهایی امری جمعی است. **به نظر می‌رسد این مسئله مهم‌ترین جنبه‌ی خیزش «ژینا» است**، خیزشی که سیاست رهایی در ایران را امروزه ممکن‌تر از گذشته ساخته است. امروز، تمامی تکنیکی‌ها سعی در پاره کردن این پیله‌های اتنیکی، جنسیتی، طبقاتی، مذهبی و ... هستند، آنان به‌درستی فهمیده‌اند که هر سیاستی که مبتنی بر هویت غیرمنعطف باشد آنان را به جایی نخواهد رساند. در نتیجه با جبهه‌ی مشترکی که پیدا کرده‌اند، تبدیل به بدن متکثری شده‌اند که دشمن واقعی خود را بر ساخته و در برابر آن متشکل، منسجم، همدل و هم‌زبان هستند.

فهم این‌که سیاست‌ورزی حقیقی بدون برچیدن بساط این دشمن مشترک امکان‌ناپذیر است، یکی از مهم‌ترین نتایج جنبش‌های قرن اخیر ایران است که در راه آن جان‌ها و توان‌های بسیاری قربانی شده است و پی بردن به این‌که بخش بزرگی از فعالیت‌هایی که حاکمیت تحت عنوان فعالیت سیاسی بدان فرامی‌خواند، فعالیت کاذبی بیش نیست و از دل آن هیچ‌گونه سیاست مترقی رادیکالی زاده نخواهد شد. اگرچه باید به اهمیت تجربه‌های پیشین این‌گونه اذعان نمود که «تنگناها و ارزش‌هایی که تعیین‌کننده و توضیح‌دهنده‌ی رفتار گروه‌ها و نسل قبلی بوده، در فعلیت یافتن ناتمام و در شکست خوردن اجتناب‌ناپذیر و بازهم ناتمامشان، تنگناها و ارزش‌های جان‌نیشان را تغییر می‌دهند (آیزایا برلین، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷)» از این‌رو چشم‌اندازهایی گشوده شده که منجر به تعامل در حوزه‌های تازه‌ای خواهد شد. در نتیجه امروزه سیاستی می‌تواند راهگشا باشد که همچنان به برآورده کردن نیازهای مادی پایه از طریق ابزارهای متعارف تأکید کرده اما به نیازهای غیرمادی که صور جدیدی از تعامل اجتماعی هستند توجه نشان دهد. یعنی سیاست اجتماعی به منابع اقتصادی معطوف باشد اما این کار را با موقعیت فرهنگی که از لایه‌های مسلط به لایه‌های غیر مسلط

بازتوزیع کند، یعنی به چگونگی تحولات فرهنگی در جامعه نیز حساس باشد (فیتز پتریک، ۱۳۸۹).

آلتوسر در مصاحبه‌ای اشاره می‌کند که زبان آلمانی واژه‌ی دیگری برای نامیدن تاریخ در اختیار دارد «Geschichte» که نشانگر نه تاریخ وقوع یافته، که تاریخ زمان حال است. بی‌شک، این تاریخ، در بخشی گسترده - اما، فقط در بخشی - از سوی گذشته به وقوع پیوسته، تعیین می‌یابد، چراکه تاریخ زمان حال، تاریخ زنده، تاریخی است که درعین حال به‌سوی آینده نامعلوم، آینده‌ی پیش‌بینی نشده و هنوز به وقوع ناپیوسته، و در نتیجه به‌سوی یک آینده‌ی تصادفی، گشوده است.». اما آنچه واقعیت دارد آن است که دیگر امکان آن وجود ندارد که این بدن متکثر به وضعیت و موقعیت پیشین خویش، قبل از خیزش ژینا برگردد. مرگ او همان‌گونه که وعده شده بود، تبدیل به رمز و نمادی برای امر جمعی و مشترکی در بین فرودستان با شعار ژن، ژیان، نازادی شد و در راه آن خون‌های بسیاری جاری و جان‌های آزاده‌ای جاودانه شده و خواهند شد، انگار که در آستانه‌ی تاریخی ایستاده‌ایم، آنجا که کهنه روبه‌زوال و امر نو در آستانه زاده شدن است. حکومت در نگاه فوکو پدیده‌ای شخصی است، به معنای تلاش برای دستیابی به اهداف اجتماعی و سیاسی به‌وسیله‌ی عمل حساب‌شده بر روی نیروها، فعالیت‌ها و روابط افرادی که جمعیت را شکل می‌دهند (میلر، ۱۳۹۵: ۱۶۲؛ Rose, 1999: ۷). تکنیک‌های معطوف به خود به ابزارها و روش‌هایی اشاره دارد که افراد مطابق با آن‌ها بر جسم و اندیشه‌ی خویش تأثیر می‌گذارند تا خودهایشان را شکل دهند یا در آن جرح و تعدیل اعمال کنند (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱). فوکو نشان می‌دهد که این اعمال منجر به آن می‌شود که افراد ارزش‌ها و هنجارها را درونی می‌کنند و مطابق با آن عمل می‌کنند، ارزش‌ها و هنجارهایی که ارتباط تنگاتنگی با اقتصاد سیاسی دارند (Mulvale, Teo, 2018). اکنون پیوند بین زیست‌شناسی و تاریخ در عرصه‌ی زیست‌سیاست خود را به بارزترین شیوه در حیات مردم کشور نشان داده و مدام در حال بسط قلمروی خود است. بدن‌مندی و سبک زندگی بدل به عرصه‌ی نزاع سیاسی شده است (بری اسمارت، ۱۳۹۹).

اما حاکمیت در ایران در شرایط متناقضی قرار گرفته است، چنانچه عباس ولی و مراد روحی (۱۳۹۹) اشاره می‌کنند «درحالی که بسط فزاینده قلمروی زیست‌سیاست مستلزم تکثیر سیاست‌ها و کردارهای مرتبط با حکومت‌مندی^۲ است، غیاب آن دست از شرایط حقوقی و سیاسی لازم که بتواند امکان بسط و توسعه‌ی قسمی زیست‌سیاست را فراهم و حفظ کند، چنین امکانی را سست می‌کند. نظام همچنین آن دست از آزادی‌ها و مشروعیت‌های دموکراتیک لازم برای وجود سوژه زیست‌سیاست را نیز ندارد». آنان در ادامه نیز به‌درستی اشاره می‌کنند «قدرت حاکم مجبور است به زور، خشونت و سرکوب متوسل شود تا مسائل همیشگی زیست‌سیاسی را برآورده کند... اما کارآمدی خشونت... در طولانی‌مدت لغزنده و گریزان است». از این‌رو انتظار می‌رود که گسست حاکمیت در آینده‌ی نزدیک نیز بیشتر تشدید گردد.

از سوی دیگر، مردم چنانچه آصف بیات در کتاب زندگی همچون سیاست اشاره می‌کند «در حال آشنایی با جهان‌اند، تلاش می‌کنند بر تغییر و تحولات جوامع‌شان از رهگذر خودداری از خروج از عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی‌ای که تحت کنترل دولت‌های خودکامه، سیطره‌ی اخلاقی، و اقتصادهای نولیبرال، قرار دارد، تأثیر بگذارند و فضاهای جدیدی را خلق و کشف کنند که بتوانند نارضایتی خود را بر زبان آورده و به‌منظور دستیابی به زندگی بهتر ابراز وجود کنند». آنچه امروزه نمود برجسته‌ی دارد، «هنر حضور»^۳ به‌ویژه در خیابان است. البته نمی‌توان به اشکال مختلف این حضور به‌صورت تولید حجم وسیع و متنوعی از معناها و نشانه‌ها در اشکال مختلف تصویر، فیلم، موسیقی و... که حاکی از همبستگی است، اشاره نکرد. اما نمود برجسته‌ی آن را باید در حضور بدن‌ها در خیابان دانست، خیابانی که در آن بدن‌ها دست به اعتراض و مقاومت می‌زنند. حضوری که تداوم خیزش مردم را آشکارتر نشان می‌دهد و هم‌زمان فهم متعارف از سیاست را که در نهایت فروکاسته می‌شود در تسخیر ماشین دولتی به سخره می‌گیرد، فهم متعارفی که همان‌گونه که بیات اشاره می‌کند متأثر از نگاهی شرق‌شناسانه است

2 Governmentality

^۳ این اصطلاح به آصف بیات تعلق دارد که در کتاب زندگی همچون سیاست به‌تفصیل در مورد آن به بحث می‌پردازد.

که جوامع خاورمیانه را موجودیتی راكد با تاریخ پیوسته‌ای در نظر می‌آورد. از این رو جای شگفتی نیست که بسیاری از تحلیل‌گران را آشفته و سردرگم کند، آنانی که با دم و دستگاه مفهومی متعارف خویش ناتوان از شناخت حیات اجتماعی جامعه‌ی ایران هستند.

از این رو، **خیابان امروز عرصه‌ی سیاست رادیکال است**. سیاست خیابانی و خیابان سیاسی شده است. سیاست خیابانی سوژه‌های خویش را فراخوانده است، امر اخلاقی - سیاسی در خیابان جریان دارد. آنانی که در انتظار سیاست رهایی‌بخش بوده‌اند، فقط کافی است به خیابان گوش فرا دهند، خیابان آنان را به سوی خویش فرامی‌خواند. **بی‌تفاوتی و شانه خالی کردن از بار این مسئولیت تاریخی، بی‌اخلاقی و غیر شرافتمندانه است**. لازم است که کسانی را که منفعلانه مایل به نادیده‌انگاری این رخداد و تجربه هستند و سعی در دلسرد کردن کنشگران دارند، با قاطعیت تمام متوجه فهم پیوند خورده با منافع، ناصحیح و کاذب‌شان از وضعیت ساخت. آن چنان که هانا آرنت می‌گوید تجربه‌ای که ما از درون از زندگی خود داریم، داستانی برای توجیه اقدامات‌مان برای خود سرهم و بازگو می‌کنیم، اساساً یک دروغ است - حقیقت را باید در آنچه در بیرون [جریان دارد]، [و] در آنچه انجام می‌دهیم بجوییم.

منابع

آصف بیات؛ زندگی همچون سیاست (۱۳۹۰)، ترجمه‌ی فاطمه صادقی، منتشرشده در اینترنت.

آن بدیو، در ستایش عشق، ترجمه‌ی مجتبا گل محمدی، نشر الکترونیکی.

آیزایا برلین (۱۳۸۶)، کارل مارکس؛ زندگی و محیط، ترجمه‌ی رضا رضایی، نشر ماهی.

بری اسمارت (۱۳۸۵)، میشل فوکو؛ ترجمه‌ی لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، نشر اختران.

عباس ولی، مراد روحی؛ میان نظم حاکم و گسست دموکراتیک: تأملاتی بر آثار همه‌گیری کووید ۱۹ بر روزه‌ها، ترجمه‌ی ژیرو روزه‌ها، منتشر شده در سایت نقد اقتصاد سیاسی.

دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل (۱۳۹۱) میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

فیتز پتریک (۱۳۸۶)، نظریه رفاه؛ سیاست اجتماعی چیست، ترجمه هرمز همایون پور، انتشارات موسسه گام نو و تامین اجتماعی

لوئی آلتوسر (۱۳۷۶)، فلسفه و مارکسیسم، ترجمه‌ی ناصر اعتمادی، انتشارات اندیشه و پیکار.

مایکل هارت و آنتونیو نگری، (۱۳۹۵)، امر مشترک: عشق و شر، ترجمه ساره پیمان و پویا غلامی، منتشر شده در سایت عصب سنج (www.asabsanj.com).

میلر، پیتر (۱۳۹۵) سوژه، استیلا و قدرت: در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو، ترجمه‌ی افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران، نشر نی.

کوان هریس، (۱۳۹۸)؛ انقلاب اجتماعی (سیاست و دولت رفاه در ایران)، ترجمه محمدرضا فدایی، نشر شیرازه.

Mulvale, S., & Teo, T. (2020). Psychologization and its vicissitudes. In *Psychologie und Kritik* (pp. 43-58). Springer, Wiesbaden.

Rose, N. (1998). *Inventing our selves: Psychology, power, and personhood*. Cambridge University Press.

Vali, A. (2019). *The Forgotten Years of Kurdish Nationalism in Iran*. Palgrave.